

هدیّت از نگاه قرآن

استاد تاج آبادی

جلسه سوم - ۲۶ اسفندماه ۱۴۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه بررسی آیات ناظر به چگونگی پایان‌پذیری تاریخ و زندگی انسان

در جلسه قبل عرض شد باید وارد مرحله بررسی آیاتی شویم که ناظر به چگونگی پایان‌پذیری تاریخ و زندگی انسان‌ها هستند. عرض شد در این موضوع سه دسته آیات وجود دارند:

ادامه بررسی دسته اول آیات

دسته اول آیات، آیاتی است که ضمن بیان تضاد و جنگ میان حق و باطل، بیانگر این حقیقت هستند که پایان تاریخ و پایان زندگی بشر با غلبه نهایی حق بر باطل هست.

نکته آخر در آیه ۷ انفال

آیاتی را در این زمینه در جلسه قبل بررسی کردیم. آخرین آیه‌ایی که به آن اشاره شد آیه ۷ سوره انفال بود: «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ».

چند نکته در مورد این آیه در جلسه قبل بیان شد. (نکاتی پیرامون احقاق حق، معنای "كَلِمَاتِهِ" و "يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ")^۱ اما نکته پایانی که در مورد این آیه می‌توان بیان کرد این است که خداوند متعال در این آیه می‌فرماید خداوند اراده کرده است تا حق را با کلمات خود احقاق کرده و دنباله و ادامه کافران را قطع کند و از بین ببرد. یعنی کافران را نابود بکند.

ما قاعده‌ایی در تفسیر داریم به نام قاعده احتیاج^۱، که به نوعی در مورد همان قاعده قرینه‌ایی است که در جلسه قبل عرض کردیم. من تنها تطبیق این قاعده را نسبت به این آیه عرض می‌کنم. بر اساس این قاعده، خداوند متعال در این آیه می‌فرماید احقاق حق و از بین بردن و برچیده شدن کفر و کافران، لازم و ملزوم همدیگر هستند. یعنی اگر خداوند متعال بخواهد حق‌پایدار و فراگیر باشد و به بیان دیگر احقاق حق کند، لازم‌اش این است که کفر و کافران را برچیند. نمی‌شود که هم احقاق حق شود و هم کفر و کافران در نظام

^۱ احتیاج یا حذف مقابله‌ای (از انواع حذف و ایجاز و یکی از فنون بدیع جهت زیباسازی کلام) بدین معناست که از هریک از دو جمله‌ای که به گونه‌ای با یکدیگر مرتبط هستند، عبارتی (جمله‌ای یا کلمه‌ای) حذف شود و آنچه در هر دو جمله موجود است، قرینه محذوف دیگری باشد. (ر.ک: هاشمی، سید علی؛ قرینه مقابله و فن احتیاج در قرآن)

انسانی و زندگی انسانی پایدار بماند، بنابراین این که فرمود خداوند احقاق حق می‌کند و دنباله کافران را از بین می‌برد، بیان این مطلب است که این دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند و نمی‌توان این دو با یکدیگر جمع شوند.

دسته دوم آیات؛ آیات ناظر به زوال و نابودی تدریجی کفر و کافران

اما دسته دومی از آیات که باید بررسی شود، آیاتی است که ناظر به زوال و نابودی تدریجی کفر و کافران هستند.

آیه ۱۳۷ آل عمران

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»

مخاطب در این آیه امت پیامبر اکرم، مشرکان و کافران هستند. خداوند متعال به دشمنان اسلام به دشمنان پیامبر بزرگوار اسلام می‌فرماید پیش از شما امت‌ها و جوامعی کفر می‌ورزید و مانند شما در برابر حق و حقیقت و وحی و پیامبران ایستادگی می‌کردند و ستیز می‌کردند. «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»، پس شما در زمین سیر کنید و ببینید سرانجام، فرجام و پایان مکذبین چه شده است، به کجا رسیده است. یعنی می‌خواهد بفرماید از آغاز خلقت آدم تاکنون، در هر برهه‌ایی، هر جا که دینی و وحیی و پیامبری بوده است، گروهی به مقابله برمی‌خواستند، ولی همه آن‌ها از بین رفتند، پس شما هم که در مقابل اسلام و ایمان ایستادگی می‌کنید، بدانید که لزوماً به سرنوشت امت‌های پیشین دچار می‌شوید: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»

مخاطب این آیه هر چند مشرکان عصر نزول هستند، اما آیات قرآن زندانی در یک زمان نمی‌شود. قرآن جاودانه است، قرآن یک کتاب تاریخی نیست، کتابی نیست که محدود به یک برهه از تاریخ باشد، آخرین کتاب آسمانی و جاودانه است، بنابراین همه آیات قرآن جاودانه است و همه آیات قرآن در هر زمانی مخاطب و پیام خود را دارد. بنابراین این آیه به همه اسلام ستیزان و قرآن ستیزان در طول تاریخ می‌فرماید: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ». ببینید همچنان که در مقابل دیگر ادیان مکذبینی بودند و آن‌ها نابود شدند، بدانید که شما هم دچار نابودی می‌شوید.

آیه ۹ روم

مشابه این آیه، آیه ۹ روم است:

«أَوْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ»

ای پیامبر آیا این دشمنان تو، این اسلام‌ستیزان، سیر در زمین نمی‌کنند، بررسی تاریخی نمی‌کنند، تا بروند ببینند آن امت‌های گذشته که در برابر دین حق ایستادگی کردند، چه فرجامی پیدا کردند؟

بعد آیه می‌خواهد یک توهی را پاسخ بدهد و آن توهم و شبهه این است که ممکن است کسی بگوید امت‌های گذشته اگر دچار شکست شدند، اگر دچار نابودی شدند، به خاطر ضعف در قدرت و ثروت و خرد و امثال این بود، الآن بشر رشد کرده، تمدن‌های ویژه‌ای پیدا کرده، قدرت ویژه‌ای پیدا کرده است، بنابراین این‌ها دیگر از بین نمی‌روند. قرآن می‌فرماید نخیر این‌گونه نیست، این نیست که شما اگر شما قدرت مادی بیشتری پیدا کنید و ثروتی پیدا کنید، بتوانید در برابر دین حق پایداری داشته باشید.

«كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»

اتفاقا امت‌های گذشته از شما که دچار عذاب و نابودی شدند، آنها تمدن‌شان از شما بیشتر بود.^۲ زمین را بیشتر آباد کردند، و نعمت‌های زمین را، نعمت‌های عالم دنیا را کشف کرده بودند و به یک زندگی آباد و آبادانی رسیده بودند، آن‌ها بیشتر از شما داشتند، بیشتر از شما قدرت و ثروت داشتند، و سلطه بر نعمت‌های طبیعی داشتند. رسولان ما بر آن‌ها وارد شدند، ولی آن‌ها ستیز کردند و استکبار به خرج دادند.

بنابراین گمان نکنید اگر ثروت بیشتری، تمدن گسترده‌تر و عمیق‌تر و فراگیرتری پیدا کنید، لزوماً می‌توانید خود را پایدار نگه دارید و در عین حال که با حق و حق‌مداران و دین سیتز می‌کنید، بتوانید خودتان هم پابرجا بمانید. این آیه ناظر به یکی از سنت‌های قطعی خداوند است و آن این است که لزوماً جبهه کفر و عناد و استکبار باید از بین برود و هر چقدر هم که ثروت و قدرت و تمدن پیدا کنند و بر نعمت‌ها و قدرت‌های عالم طبیعت سلطه پیدا کنند، در برابر اراده خداوند متعال نمی‌توانند ایستادگی داشته باشند.

ذیل آیه می‌فرماید:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

^۲ البته خطاب در این جا به مشکریین عصر پیامبر اکرم است.

این که این‌ها دچار نابودی، عقوبت و عذاب شدند، این به خاطر ظلم ما نبود، این به خاطر ظلم خودشان بود. یعنی خود ماهیت زندگی آن‌ها، خود ماهیت آداب و رسوم و افکار آن‌ها مایه نابودی آن‌ها شد.

قرآن در این‌جا به یک نکته عمیق هستی‌شناسی ما را راهنمایی می‌کند و آن این است که بین بقا و بین کمال و بین ماندگاری و اعمال انسان‌ها، یک رابطه‌ای است، می‌گوید اگر آن‌ها نابود شدند، به خاطر اعمال خودشان بود، به خاطر ظلمی بود که خودشان کردند، یعنی خود اعمال و رفتار و باورها و سنت‌ها و آداب و رسوم آن‌ها زمینه‌ساز و علت نابودی آن‌ها شد.^۳

نکته دیگری که در این آیات است این است که خداوند متعال می‌خواهد بفرماید اصولاً بقاء کفر، دوام کفر و استکبار با فلسفه خلق جهان سازگار نیست، با ماهیت جهان سازگار نیست؛ چرا که خداوند متعال در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: «أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِلْإِنْسَانِ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»؛ چرا این مشرکان و کافران تفکر نمی‌کنند، اگر به درون خود بروند، عقل و فطرت خود را حاکم کنند و تفکر کنند، می‌فهمند که جهان بیهوده آفریده نشده است. جهان هدف‌مند است. در این عالم طبیعت یک غرض مهمی است و این عالم برای حقیقت دیگری ایجاد شده و پدید آمده است. پس این آیه می‌فرماید جهان هدف‌مند است و خلقت آسمان‌ها و ملائکه و انسان‌ها و ... برای هدف واحدی است که این هدف واحد با تکذیب و کفر و شرک سازگار نیست.

در آیه ۸ می‌فرماید اگر تفکر کنید می‌فهمید جهان هدف‌مند است. بعد در آیه ۹ می‌فرماید اگر سیر کنید می‌فهمید که عاقبت کفر و تکذیب نابودی است. در آیه ۸ به تعبیر فلاسفه و عارفان می‌فرماید سیر انفسی داشته باشید: «أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ»؛ اگر در درون خودتان یک سیر انفسی داشته باشید، در فطرتان سیر بکنید، می‌فهمید که جهان هدف‌مند است. آیه ۹ می‌گوید در طبیعت، سیر کنید، در تاریخ سیر کنید، در پیشینه امت‌های گذشته تفکر کنید، می‌فهمید که کفر و استکبار پایداری ندارد، پس کفر و استکبار بر خلاف فلسفه و هدف خلق است.

^۳ در مورد این مطلب - که چه ارتباطی بین کفر و نابودی آن‌ها در جهان هستی وجود دارد- در مرحله بعد که به راز و فلسفه مهدویت اختصاص دارد، بحث خواهیم کرد.

^۴ روم: ۸

آیات ۱۷۱ تا ۱۷۴ صفات

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ»؛ کلمه ما سبقت گرفت به نفع بندگان مرسل ما، به نفع رسولان ما.

در این آیه ما چند کلمه داریم، "سَبَقَتْ" نمی گوید این کلمه ما از چه چیزی سبقت گرفت.

خب به نفع چه کسی؟ "لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ" برای رسولان ما.

این سبقت گرفتن در این آیه مطلق آمده است. معنای این "وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا" چون سبقت مطلق آمده، بیان نشده از چه چیزی سبقت گرفته، به نحو مطلق است. یعنی اولین کلمه ما این است، یعنی اولین کلمه تکوینی ما در عالم خلقت این است که رسولان ما باید پیروز شوند و باید رسولان ما یاری شوند.

مراد از "کلمه" یعنی حکم تکوینی خداوند و اراده تکوینی خداوند. خب این اراده تکوینی خداوند چه بوده که سبقت گرفته به نفع رسولان؟

«إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»؛ این رسولان ما یاری شدگان و منصور هستند.

«وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»؛ و لشکر ما پیروز هستند، پیروز نهایی جند الله خواهد بود، حزب الله خواهد بود.

بعد به پیامبر اکرم می فرماید:

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ»؛ تو روی گردانی کن و ناراحت نباش تا زمان خودش فرا برسد، زمان خودش که فرا برسد ما پیروز نهایی و نصرت نهایی را شامل حال رسولانمان می کنیم و آن غلبه مطلق حق بر باطل است. دین حق بر باطل است.

در این جا چند نکته است که عرض می کنیم:

اولا این آیه هم مضمون است با آیه: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۵. در آیات مورد بحث ما در سوره صفات می فرماید جند و لشکر ما غالب است و در سوره مائده می فرماید حزب خداوند غالب است. فرقی نمی کند. جند به یک گروه و جمعیت عظیم می گویند که فرمانبردار یک فرمانده

^۵ مائده: ۵۶.

واحدی هستند، حزب هم به همین معنا است آن جماعت و جمعیتی که دارای انسجام و فشرده‌گی هستند. پس حزب و جند تقریباً به یک معنا است.

«سَبَقَتْ»، یعنی سبقت گرفت یعنی اولین حکم تکوینی ما در آغاز خلقت این بوده است که انسان‌هایی را بیافرینیم با این حکم که رسولان ما پیروز نهایی باشند، رسولان ما یاری شدگان نهایی باشند و جند ما آن غلبه نهایی و سیطره نهایی اختصاص به لشکریان ما که همان لشکر حق است، دارد.

نکته دیگر این است که این آیات، از آیات اجتماعی است و بیانگر آن سنت تکوینی ابتدائی خداوند است. این گونه نیست که ما انسان‌ها را خلق کردیم، جبهه حق و باطل، کفر و ایمان شکل گرفت، بعد اراده کردیم و حکم کردیم که جبهه ایمان پیروز شود و سیطره نهایی پیدا کند. نخیر قبل از آن که این اجتماع انسانی شکل بگیرد، کفر و ایمان و جبهه مؤمنین و کافران شکل بگیرند و در برابر هم بایستند، آن حکم اولی ما سبقت گرفت از همه این پدیده‌ها به این که پیروز نهایی از آن جبهه حق و جبهه رسولان است.

پس این آیه این سنت تکوینی خداوند متعال را بیان می‌کند.

نکته دیگر این است که مسأله سنت رسولان به تعبیر ما طلبه‌ها به صورت صفت، (اسم فاعل و اسم مفعول) آمده است. این دو وزن^۶ دلالت بر ثبات و پایداری می‌کند. یک وقت شما می‌گویید زید ضرب، فعل بکار می‌برید، یعنی یکبار زد، یک وقت می‌گویید زید ضارب، اسم فاعل بکار می‌برید، یعنی همیشه زنده است، یعنی این زدن حالت پایداری و ثبات دارد.

در این جا هم نفرمود، یغلبون، بلکه فرمود «غالبون» هستند، یعنی یک غلبه پایدار، حزب ما، یک غلبه و سیطره پایدار و جاودانه می‌رسد، رسولان ما به یک نصرت پایدار و از بین نرفتنی می‌رسند.

نکته دیگر این است که سخن از جبهه رسولان است نه تک تک رسولان؛ چرا که ما پیامبرانی در طول تاریخ داشته‌ایم که توسط امت خود کشته شده و دینشان سرنگرفت، پیامبران زیادی را امت‌هایشان به قتل رساندند، ولی قرآن می‌فرماید همه رسولان پیروز و یاری شده هستند، یعنی جبهه رسولان.

^۶ منصورون و غالبون.

موقعی که دین حق، در واقع آخرین دین و دین پایدار و فراگیر شد، چون انبیاء دینشان واحد است، روح انبیاء یکی است، همه پیامبران به توحید و آموزه‌های حقیقی الهی دعوت می‌کردند، پس غلبه نهایی دین اسلام، غلبه نهایی دین حضرت موسی هم هست، دین حضرت عیسی، ابراهیم و دیگر انبیاء هم هست.

اگر دین اسلام غلبه پایدار و سیطره پایدار پیدا کند، انگار دین حضرت نوح این طور شده است. گمان نکنید که آن زمانی که دین اسلام غلبه و سیطره پایدار پیدا می‌کند، انبیاء گذشته در قید حیات نیستند، رسولان گذشته که در قید حیات نیستند و ثمره‌ای برای آنان ندارد، نخیر ثمرات این پیروزی به آن‌ها هم می‌رسد، ثمرات این پیروزی به همه مؤمنینی که در طول تاریخ در راه احیاء دین حق قدم برداشتند، می‌رسد.

آیات ۱۴۰ و ۱۴۱ آل عمران

این آیات از آیات بسیار عمیقی است که ما فرصت نمی‌کنیم تمام ابعاد این آیات را بررسی کنیم، لذا تنها یک مرور اجمالی بر آن می‌کنیم:

«إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ»

ای مؤمنان ای مسلمانان اگر شما دچار رنج می‌شوید، دچار شکست، جراحت و آسیب می‌شوید، بدانید که قوم‌های دیگر هم این گونه بودند، در این جا مراد اصلی از "مَسَّ الْقَوْمَ" همین مشرکین و کفار هستند. یعنی اگر شما دچار شکست و مصیبت می‌شوید، این کفار هم دچار مصیبت و شکست می‌شوند.

این دو آیه بعد از ماجرای جنگ احد نازل شد و به نوعی ناظر به جنگ احد است، منتهی خداوند با بیان یک نکته، باز همان سنت خاص خود را بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که عرض خواهیم کرد. مستحضر هستید که مسلمان‌ها در جنگ احد دچار شکست شدند، یعنی پیروزی را خودشان تبدیل به شکست کردند، آن پیروزی که در آغاز جنگ برایشان محقق و فراهم شد، به خاطر تمرّد و سرپیچی از دستور پیامبر بزرگوار اسلام، به خاطر تعبّد نداشتند به دستورات پیامبر اکرم، یک گروهی آن تنگه و گردنه را رها کردند و همین باعث شکست مسلمان‌ها شد. مسلمان‌ها موقعی که در جنگ احد دچار شکست شدند، گروه زیادی از مسلمان‌ها هم دچار تردید و شک در حقانیت اسلام شدند، گفتند اگر دین اسلام و قرآن حق است ما نباید شکست می‌خوریم، این که ما در جنگ احد شکست خوردیم، می‌رساند، دین ما حق نیست. یعنی تردید کردند در حقانیت دین و درستی هدف و مسیری که انتخاب کرده بودند.

این آیات نازل شد می فرماید شما چرا دچار تردید و شک شدید، آیا فکر می کنید این شکستی که بر شما وارد شد، این جراحاتی که بر شما وارد شد، اختصاص به شما دارد، نخیر دشمنان شما هم دچار جراحت شدند. شما اگر در این جنگ شکست خوردید، در جنگ بعد پیروز شدید، در جنگ بعد مصیبت بر مشرکان وارد شد، جراحات بر آنها وارد شد، آنها شکست خوردند، در این جنگ جراحات بر شما وارد شد و شما شکست خوردید.

قرآن کریم این مطلب را بیان می کند تا مسلمانان بدانند این شکستی که خوردند نشانگر بطلان دین آنها نیست، بلکه نشانگر سستی خود شماست که لغزش پیدا کردید و خود شما از دستورات پیامبر تخلف پیدا کردید. بعد از این خداوند یک حقیقت عالی، یک قانون کلی را بیان می کند که در واقع ناظر به موضوع بحث ما است:

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»

«داول» یعنی چرخاند، «نُدَاوِلُ» یعنی ما می چرخانیم بین مردم، این جا نگفت، بین مومنین، نگفت بین کافران، فرمود، «النَّاسِ» یعنی اعم از مومنان و کافران، این ایام را ما در میان مومنان و کافران می چرخانیم، «لِلَّيَّامِ» جمع "یوم" است، "یوم" دو کاربرد دارد:

- ۱- گاهی به معنای روز است، از ابتدای طلوع خورشید تا غروب خورشید را "یوم" می گوئیم.
 - ۲- اما یوم، در قرآن کریم یک کاربرد دیگر هم دارد، به معنای دولت، تمدن، رفاه و سیطره است.
- می فرماید این ایام را، یعنی ایام اقتدار را، ایام ثروت و تمدن و رفاه و شادی را، ما در بین مردم می چرخانیم. گاهی این قدرت و تمدن را به ایرانیان دادیم، گاهی به رومیان دادیم، گاهی به مصریان دادیم و دوباره چرخاندیم، گاهی جبهه ایمان اقتدار و قدرت پیدا می کند، تمدن مادی و رفاه پیدا می کند، گاهی جبهه کفر پیدا می کند، ما اینها را می چرخانیم، این پیروزیها را ما می چرخانیم، گاهی شما پیروز می شوید، گاهی جبهه کفر پیروز می شود، گاهی شما شکست می خوردید و گاهی جبهه کفر شکست می خورد.

این یک سنت الهی است، یعنی گمان نکنید اگر دیتتان حق شد، هدفتان حق شد، همواره باید پیروزی داشته باشید، همواره باید رفاه داشته باشید، اینگونه نیست، و لو جبهه حق هستید، ولو دیتتان و هدفتان حق است؛ اما باید آماده شکست و مصیبت هم باشید، و آماده جراحات های اجتماعی و فردی هم باشید. پس این یکی از

سنت‌های ما و قوانین تکوینی ما است که ما می‌چرخانیم، درست است که استعداد و کوشش امتهما هم نقش دارد، این کوشش و استعدادها هست که باعث رفاه و اقتدار و تمدن می‌شود، اما این استعدادها را هم ما می‌چرخانیم، این استعدادها در همین نظام ربوبی ما و تدبیر ربوبی ما قرار دارد، یعنی ما علل و اسباب طبیعی پیروزی یک ملت را با اراده خودشان فراهم می‌کنیم. گاهی زمینه‌ها و علل مادی و طبیعی یک ملت دیگر را ما فراهم می‌کنیم. پس گمان نکنید این که می‌گوییم تلک الایام نداولها، به طور خارق العاده و غیبی فراهم می‌کنیم؛ نخیر از طریق همین علل و اسباب طبیعی ما [دوران را] می‌چرخانیم.

قرآن کریم در این آیات ۴ هدف را برای این چرخش ایام ذکر می‌کند، اما می‌فرماید اهداف ما خیلی بیشتر از این ۴ مورد است.^۷ این سنت چرخش دوران که ما در عالم طبیعت تعبیه کردیم، این سنت چرخش تمدن‌ها و اقتدارها به خاطر اهدافی است که ما همه این اهداف را نمی‌گوییم بلکه ۴ هدف آن را بیان می‌کنیم:

۱- «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ اولین هدف ما این است که جبهه ایمان از کفر متمایز شود، مؤمنان جدا شوند، از کافران. "الذین آمنوا" معلوم شوند. ما این دوران را، این خوشی‌ها و اقتدارها را می‌چرخانیم تا "الذین آمنوا" شناخته شود. چه کسی بشناسد؟ خداوند بشناسد؟ خداوند که از آغاز خلقت به علم ذاتی می‌دانسته است که از میان انسان‌هایی که خلق می‌کند کدام مومن و کدام کافر می‌شوند. آن‌هایی که مؤمن می‌شوند به چند درجه ایمان می‌رسند، همین جمع بسیار محدود ما، قبل از تولد ما، هزاران سال قبل از پیدایش ما، خداوند متعال می‌دانسته است که ما کی مؤمن می‌شویم، به چه درجه‌ای از ایمان می‌رسیم و چه اعمالی انجام می‌دهیم. پس خداوند این‌ها را می‌داند.

در حقیقت "لِيَعْلَمَ" در این آیه به معنای "لِيُظْهِرَ" است. گاهی علم در قرآن کریم هنگامی که به خداوند نسبت داده می‌شود به همین معنای متعارف و به معنای آگاهی است همچون «كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۸،

^۷ بر حسب قواعد تفسیری اگر در این جا واو نمی‌آمد (یعنی به این صورت بود): "و تلک الایام نداولها بین الناس لیعلم الله" به این معنا بود که این چرخش دوران که ما تعبیه کرده‌ایم ۴ هدف بیشتر ندارد و آن همین است که عرض می‌کنیم؛ اما چون واو آورده یعنی اهدافی است که ما بیان نکردیم و این چهار هدف، عطف شده‌اند بر این اهداف محذوف؛ حال چرا آن اهداف دیگر بیان نشده است، در این آیات به آن اشاره نشده است.

^۸ نساء: ۱۷، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۱ و ۱۷۰ و الفتح: ۴.

«عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۹ اما در این آیه مورد بحث ما و امثال آن علم به معنای اظهار است یعنی لیظهر الله الذین آمنوا» یعنی تا خداوند مؤمنان را ظاهر و نمایان کند. در این جنگ‌ها، در این شکست‌ها، در این پیروزی‌ها، در این رفاه‌ها است که معلوم می‌شود چه کسی مؤمن و چه کسی منافق است، چه کسی ایمان استوار دارد و چه کسی ایمانش ضعیف بوده است.

به بیان دیگر «لِیَعْلَمَ» به معنای «لِیُعْلَمَ» است؛ تا خداوند برای شما آشکار کند و به شما، خودتان را بشناساند که اهل ایمان حقیقی هستید یا ایمان‌تان متزلزل است.

در جنگ احد معلوم می‌شود که چه کسی دچار شک در حقانیت دین اسلام می‌شود و چه کسانی دچار شک در حقانیت دین اسلام نمی‌شود. پس اولین هدف ما در این گردش دوران، این است که انسان‌های مؤمن معلوم و نمایان شوند و انسان‌های کافر و منافق و ضعیف‌الایمان هم روشن شوند.

۲- «وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» هدف دوم ما این است که در این چرخش‌ها، گروهی به مقام شهادت برسند. «شُهَدَاءَ»، جمع شهید است، شاید قبلاً ذکر کرده باشیم که واژه شهید در اصطلاح قرآن به معنای کشته شده در راه خداوند نیست. مؤمنانی که در جبهه‌های جنگ بر علیه کافر و کفر کشته می‌شوند، در اصطلاح روایات و مسلمان‌ها واژه "شهید" بکار برده می‌شود. اما قرآن کریم واژه "شهید" را بکار نبرده است و تعبیر آن «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۱۰} است. شهید از منظر قرآن کریم یعنی کسانی که به مقام شهادت اعمال می‌رسند. می‌توانند باطن اعمال و انسان‌ها را شهود کنند، یعنی اوصیاء پیامبران، یعنی امامان، آن‌هایی که سیطره ولایی بر قلوب انسان‌ها دارند. این چرخش دوران‌ها هست که باعث می‌شود هم جبهه ایمان از جبهه کفر بازشناسی شود و هم از میان جبهه مؤمنین گروهی به درجه اعلائی از ایمان برسند که آن اوصیاء، انبیاء و امامان هر امت هستند.

بعد می‌فرمایند که :

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»

۳- هدف سوم در آیه بعد بیان می‌شود:

^۹ آل عمران: ۱۱۹ و ۱۵۴؛ مائده: ۷؛ انفال: ۴۳؛ هود: ۵؛ لقمان: ۲۳؛ فاطر: ۳۸؛ زمر: ۷؛ شوری: ۲۴؛ حدید: ۶؛ تغابن: ۴ و ملک: ۱۳.

^{۱۰} آل عمران: ۱۶۹ و محمد: ۴.

«وَلِيْمَحِصَّ اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ تا خداوند مؤمنان را تمحیص کند. تمحیص یعنی خالص و زلال کردن. هدف اول این بود که به طور کلی مؤمنان از غیر مؤمنان شناخته شوند، یعنی معلوم شود که چه تعداد از افراد جامعه الآن ایمان دارند، هدف سوم می‌خواهد بگوید همین افرادی که ایمان دارند، ایمان‌شان ناخالص است، باید ایمان‌شان خلوص یابد، تمحیص شود. یعنی ذرات شرک، لایه‌های شرک از ایمان مؤمنان جدا شود و جبهه مؤمنان به یک ایمان خالص برسند نه ایمان‌های آلوده؛ چون قرآن کریم می‌فرماید در شرایط طبیعی اکثر ایمان‌ها آلوده به شرک است، اکثر مؤمنان ایمان‌شان آلوده به شرک است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^{۱۱}

شرک گناه کبیره، شرک ریا، شرک تکبر، رذائل اخلاقی و امثال این‌ها، قرآن می‌فرماید یک برهه‌ای از تاریخ باید بیاید، که جبهه ایمان، ایمان خالص داشته باشند، مؤمنان به ایمان خالص و زلال برسند، ایمان آلوده نداشته باشند. این ایمان خالص و زلال جبهه ایمان به طور تدریجی فراهم می‌شود. همه این جملات که در این آیه ۱۴۰ و ۱۴۱ سوره آل عمران خواندیم، فعل مضارع است و فعل مضارع هم دلالت بر تدریج و استمرار دارد؛ «لِيَعْلَمَ اللَّهُ»؛ «وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ»؛ «وَلِيْمَحِصَّ اللَّهُ» پس جبهه ایمان باید در گردش دوران در یک صافی‌ها قرار بگیرد تا به مرور زمان ایمان‌ها خالص شود و مؤمنین خالص به اجتماع برسند.

۴- «وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ هدف چهارم این است که کافران دچار محق شوند، محق یعنی نابودی و زوال. در این جا هم فعل مضارع است و دلالت بر تدریج می‌کند.

پس سنت الهی و تدبیر الهی برای جهان طبیعت این است که این چرخش دوران، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، دارایی‌ها و نادارایی‌ها در میان مؤمنان و کافران بچرخد تا به این اهداف ۴ گانه ما محقق شود که یکیش این است که به طور کلی جبهه ایمان از کفر بازشناسی شود. مؤمنان در جبهه ایمان به یک خلوص در ایمان در نهایت برسند و گروهی این مؤمنان به اوج ایمان که مقام شهادت است برسند و جبهه کفر کافران هم دچار محو نابودی تدریجی شوند.

بنابراین این آیات این نکته را می‌رساند که پایان تاریخ همراه با دو حادثه و دو پدیده است:

^{۱۱} یوسف: ۱۰۶.

(۱) محق کافران

(۲) جامعه ایمانی خالص، جامعه‌ایی که دارای ایمان خالص است نه ایمانی که آلوده به مراتبی از شرک است.

آیات ۸ و ۹ صف

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾

این مشرکان و اسلام‌ستیزان اراده کرده‌اند که نور خدا را که همین دین اسلام و قرآن هست با فوت دهانشان خاموش کنند. نور خدا را با چنین شیء حقیر و ناچیزی می‌خواهد خاموش کنند. این اشاره به حقارت جبهه کفر دارد، این نشان‌گر این است که جبهه کفر در برابر نور خداوند هیچ نور عظیمی ندارد که بخواند نور خدا را خاموش کند جزء فوت دهانشان که آن هم خیلی ناچیز و حقیر است.

﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾

اما خداوند متعال تمام کننده نورش هست. «مُتِمُّ» اسم فاعل است و به تعبیر مفسران وصف است و دلالت بر ثبات و پایداری دارد. یک اتمام پایدار خواهد بود. نور خدا (همان حقیقت اسلام) باید وقتی تمام و پایدار شود. و از این حالتی که یک بخشی از انسان‌ها را گرفته باشد و برخی از انسان‌ها محروم باشند، خارج شود.

﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

ما نور خودمان را که گستره اسلام هست، تمام می‌کنیم، از این حالت نقصان جغرافیایی و کمی خارج می‌کنیم؛ هر چند کافران دوست نداشته باشند و می‌خواهند مقابله کنند، اما مقابله آنان ره به جایی نمی‌برد.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

خدا آن کسی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا دین حق را بر همه ادیان دیگر قالب کند. اظهار در این آیه به معنای غلبه است. دین اسلام بر ادیان دیگر غالب شود. در حقیقت همه ادیان و مکاتب بشری، همه آداب و سنن بشری از بین برود. فقط آراء و اندیشه‌های قرآن باشد. فقط سنت‌های قرآنی و آداب و رسوم اخلاقی و عملی قرآن حاکم بر جهان و انسان‌ها باشد.

آیات دیگری در این زمینه هست که هم مضمون همین دو آیه است که ما آن‌ها را دیگر بیان نمی‌کنیم.

آیات ۲۴ تا ۲۷ ابراهیم

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ»

آیا نمی‌بینی که خدا چگونه مثل می‌زند، این کلمه طیبه را که مثل شجره طیبه است. کلمه طیبه را قرآن تشبیه کرده است به شجره طیبه. شجره طیبه‌ایی که

«أَصْلُهَا ثَابِتٌ»

ریشه‌ایی ثابت و محکم دارد. این درخت طیبه ریشه‌هایش در اعماق زمین رفته است و مستحکم است.

«وَوَفَّرُهَا فِي السَّمَاءِ»

فرع و شاخه‌های این درخت، در آسمان است، به سوی آسمان است.

«تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»

این درخت یک درختی نیست که در طول سال یکبار میوه بدهد یا دوبار میوه بدهد. این شجره طیبه، درختی است که هر زمان و هر لحظه میوه خود را دارد، یعنی در طول زمان و سال‌ها و ماه‌ها و روزها، این درخت میوه خود را دارد.

«وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

ما این حقایق توحیدی را در غالب ضرب المثل بیان می‌کنیم تا مردم و مردمان متذکر شوند.

مراد از "کلمه طیبه" در این جا عقائد حقه توحیدی و به تعبیر دیگر جان و روح مؤمن است؛ چرا که عقائد با روح انسان‌ها گره و پیوند می‌خورد. به تعبیر فلاسفه، جوهره روح و جان ما می‌شود. عقائد هر انسانی جزء صورت روح هو و هویت روح اوست. به تعبیر مولوی:

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

بنابراین کلمه طیبه همان روح مؤمن می‌شود، روحی که با عقائد توحیدی آمیخته و پیوند خورده و اتحاد یافته است.

این عقائد توحیدی یک ریشه ثابت و اصل ثابت دارد که آن خداوند متعال است؛ چون عقائد توحیدی تکیه بر خداوند متعال دارد، از ناحیه خداوند متعال در واقع تبیین شده و ظاهر شده است. مراد این که فرمود این عقائد توحیدی یک فروعی دارند، این فروعشان در آسمان است.

مراد از فروع و شاخه و برگ کلمه طیبه، آن عقائد جزئی و آن فضائل اخلاقی است.

فرمود «فِي السَّمَاءِ» برای آن که بیان کند این عقائد آسمانی است، عقائد پاک است. سماء و آسمان در قرآن گاهی به همین معنای متعارف است یعنی آنچه در بالای سر ما قرار دارد، گاهی آسمان در قرآن کریم به معنای نماد طهارت و ملکوت و پاکی است مثل آیه «إِنَّ لِلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لِمَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»^{۱۲} آن کسانی که آیات ما را تکذیب می کنند و استکبار می ورزند، ابواب و درهای آسمان، به روی آنها باز نمی شود؛ یعنی درهای ملکوت، درهای قرب به خداوند، درهای کمالات الهی برای آنها باز نمی شود.

پس این که فرمود فروع این شجره طیبه در آسمان است، یعنی اخلاق و باورهای این مؤمنان آسمانی و ملکوتی است و سبب اتصال آنها با خداوند متعال است.

«أُكُلُهُ» به معنای میوه هاست. این شجره طیبه میوه هایش هم اعمال صالحه و آن خیرات و برکاتی است که مؤمنان حقیقی هم برای خود ه مبرای جامعه بشری دارد.

در آیه بعدی می فرماید:

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»

"کلمه خبیثه" همچون درخت خبیثی است که ریشه در اعماق زمین ندارد، شما می دانید درخت و گیاهی که روی زمین باشد دوام ندارد، حیات ندارد، زود از بین می رود. درختی هلندگار و باطراوت و پر خیر و برکت است که ریشه هایش در اعماق زمین باشد. می گوید این "کلمه خبیثه" مثل "شجره خبیثه" ریشه اش روی زمین است و هیچ استواری و پایداری ندارد. هیچ قرار و پایداری ندارد.

^{۱۲} اعراف: ۴۰.

مراد از "کلمه خبیثه" به قرینه "کلمه طیبه" شرک، کفر و استکبار است. می فرماید آنهایی که دچار شرک هستند، عقائد مشرکانه دارند و کافر هستند، آنها مثل درخت خبیثی می مانند که جزء خباثت و ضرر و مصیبت برای جامعه انسانی هیچ ثمره ای و نفعی ندارند، چون خبیث هستند، از خبیث جزء خباثت صادر نمی شود؛ از خبیث جزء ضرر برای خودش و جامعه انسانی صادر نمی شود. اینها پایداری و دوام ندارند، همان طوری که درختی که روی زمین است، ریشه در اعماق زمین ندارد و زود از بین نمی رود، پژمرده می شود و برچیده می شود، این مشرکان، به خاطر این که عقائد باطلی دارند، سنت های باطنی دارند، آنها هم قرا ندارند، نابودشدنی هستند، زوال می پذیرند و از بین می روند. یک روزی می آید که در جامعه انسانی جز ایمان و کلمه طیبه چیز دیگری نباشد.

نکته دیگری که می خواهیم عرض کنیم این است که چرا قرآن می فرماید شرک و کفر قرار ندارند و ریشه ندارند. ریشه در چه ندارند؟

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه می فرماید اینها نه ریشه در نظام تکوین دارند و نه ریشه در ساختار وجودی و فطرت انسانها. هر چیزی که در این عالم بخواهد پایدار بماند یا باید ریشه در نظام تکوین داشته باشد یا باید ریشه در فطرت و ساختار وجودی انسان داشته باشد و کفر و شرک و ظلم و استکبار، نه ریشه در نظام تکوین دارد و نه ریشه در فطرت انسانها، به همین خاطر قرار ندارد.

اما این که ریشه در نظام تکوین ندارد به این خاطر است که قرآن کریم در آیات مختلف می فرماید جهان خلقت بر اساس اطاعت از خدا و ایمان به خداوند است: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^{۱۳} همه موجوداتی که در آسمانها و زمین هستند تابع خداوند هستند، تسبیح گویی خدا هستند. «كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ»^{۱۴} اینها هم تسبیح گوی خدا هستند، هم عبادت دارند و هم علم و معرفت به عبادتشان دارند. «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»^{۱۵} هر موجودی را در عالم طبیعت و در جهان که شما روی

^{۱۳} جمعه: ۱.

^{۱۴} نور: ۴۱.

^{۱۵} مریم: ۹۳.

آن دست بگذارید، او عبد خداست، او مطیع خداست، او ایمان به خداوند دارد. او تسبیح خدا را می‌کند. او اطاعت از خداوند دارد و تسلیم خداوند است.

قرآن می‌گوید کل جهان تسلیم خداوند است، ایمان به خداوند دارد و عبادت خداوند را می‌کند. در این کل جهان گروهی از انسان‌ها پیدا شده‌اند که استکبار دارند، کفر دارند، اطاعت نمی‌خواهند، پس کفر و شرک و این استکبار ریشه در جهان ندارد، هماهنگ با روح و جهان طبیعت نیست. روح جهان طبیعت به سوی عبادت و حمد و طبیعت خداست ولی این‌ها این‌گونه نیستند پس ریشه در نظام تکوین ندارند.

اما این که ریشه در ساختار وجود انسان ندارند، به خاطر این است که خداوند متعال انسان‌ها را فطرت و ساختار وجودی‌شان را بر توحید آفریده است. «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^{۱۶} پس مشرکین بر خلاف ساختار وجودی خودشان باورهایی پیدا کرده‌اند، پس این باورهایشان قرار ندارند، دوام و پایداری ندارد، هماهنگ با نظام تکوین هم نیست. این را هم باید یک بحث مفصل‌تری بعدها در این زمینه داشته باشیم.

اما آیه ۲۷ می‌فرماید:

«يُثِبُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

اول مثال زد کلمه طیبه را به شجره طیبه و توضیح داد که عرض کردیم جبهه ایمان و باورهای توحیدی و مؤمنان هستند. بعد کلمه خبیثه را که شرک و کفر و استکبار و جبهه کفر و استکبار است آن را تشبیه کرد به شجره خبیثه‌ایی که قرار و دوام ندارد و باید از بین برود. درست است که در طول تاریخ در مقابل مؤمنان و جبهه ایمان، کفر و کافران بودند، اما قرآن می‌گوید این پایداری ندارد، جبهه ایمان ثلثت می‌ملند. جبهه کفر باید از بین برود.

«يُثِبُّ اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا» ما مؤمنان و جبهه ایمان را در دنیا و آخرت تثبیت می‌کنیم؛ اما در مقابل «ويُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»

در این آیه شریفه «يُثِبُّ»، در مقابل «يُضِلُّ» قرار گرفته و «الَّذِينَ آمَنُوا» در مقابل «الظَّالِمِينَ» قرار گرفته است در حالی که منطق کلام اقتضا می‌کند که بفرماید: «يثبت الله الذين آمنوا ولا يثبت الله الذين كفروا» یعنی در مقابل

^{۱۶} روم: ۳۰.

تثبیت، عدم تثبیت را بیاورد و در مقابل "الذین آمنوا"، "الذین كفروا" را بیاورد. اما در مقابل "تثبیت"، "اضلال" را آورد و به جای "الذین آمنوا"، "الظالمین" را آورد.

می‌خواهد بگوید کفری که در مقابل ایمان است، همان ظلم است، کفر نوعی ظلم به خود و انسانیت و ظلم به جهان طبیعت است. و این که به جای آن که بگوید ما ثلثت نمی‌کنیم و قرار و ثبات نمی‌دهیم، فرمود ما گمراه می‌کنیم، به این خاطر است که بگوید ما آن‌ها را از مسیری که باید بروند خارج می‌کنیم. آن مسیری که آن‌ها را به پایداری می‌رساند، ما آن‌ها را به سوی آن، راهنمایی نمی‌کنیم. به بیان دیگر ما نمی‌گذاریم آن‌ها به اهداف خود برسند. چرا که «یضل» در برابر «یهدی» است. ما گمراه می‌کنیم یعنی هدایت نمی‌کنیم یعنی آن‌ها را به اهدافشان هدایت نمی‌کنیم. نمی‌گذاریم کافران و جبهه کفر به اهدافشان برسند.